هو العلیم

جایگاه علوم الهی در مقایسه با علوم دیگر

و آداب طلبگی

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علىٰ سيّدِنا و حبيبِ إلٰه العالَمين

و اللّعنة علىٰ أعدائِهم أجمعين

روایتی در فضیلت تحصیل علوم دینی

الحمدلِلّه خود رفقا به مطالب و مسائلی که با این مجلس مناسبت دارد آگاه هستند. و اطلاع دارند. و به اهمّیت مسئله واقف هستند. ولی از باب اینکه لطف دارند. و ما هم خود را در این جمع جا زده باشیم، اگر مطلبی به‌نظر می‌رسد، خدمت دوستان عرض می‌کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمایند:

هَلَكَ خُزّانُ الأَموالِ و هُم أحياءٌ و العُلَماءُ باقونَ ما بَقيَ الدَّهر[1]

جمع‌کنندگان مال ـ درحالی‌که زنده‌اند ـ همه اهل هلاکت‌اند! [اما علماء تا هنگامی که روزگار باقی است پایدارند].

این کلام حضرت چه معنایی دارد؟

مرحوم صاحب معالم در مقدمهٔ کتاب *معالم* راجع به فضیلت علم چند روایت از رسول خدا و غیر رسول خدا نقل کرده‌اند.[2] در یکی از این روایت‌ها داریم که:

پیغمبر اکرم در مدینه می‌گذشتند، دیدند چند نفر دور فردی را گرفته و نسبت به او خیلی ادای احترام می‌کنند. حضرت جلو رفتند و فرمودند: «ما هذا؛ چه خبر است که جمع شده‌اید؟ قضیه چیست؟» گفتند: «علّامةٌ؛ این مرد علامه است!» حضرت فرمودند: «و ما العلّامةُ؛ علاّمه چیست؟» گفتند: «این مرد به اجداد و انساب و نسبت‌ها و فامیل‌های عرب عالم و وارد است، که چه کسی پسر کیست؟» حضرت فرمودند: «علم عبارت است از علم به اعتقادات و یا علم به احکام و فروع!» یعنی علم به دین و مبدأ و

---

[1] .نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۹۶؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۵۱، با قدری اختلاف.

[2] . معالم الأصول (با حواشی سلطان العلماء)، ص ۱۶ ـ ۳۳.

معاد. «و ما خلاهنّ فهو فضل؛ و بقیّه همه زیادی و غیر قابل توجه است!»[1] و[2]

کیفیت استغفار ملائکه برای اهل‌علم

و یا اینکه در روایتی داریم که حضرت می‌فرمایند:

ملائکه بال‌های خود را برای طالبان علم می‌گسترانند.

و عجیب اینجا است که حضرت در تتمهٔ روایت می‌فرمایند:

و إنَّهُ یَدعُو [یَستَغفِرُ] لِطالِبِ العِلمِ مَن فی السَّماءِ و مَن فی الأرضِ حَتَّی الحوتِ فی البَحر؛[3]

تمام افراد و موجودات در آسمان و زمین ـ حتی ماهی‌های در دریا ـ برای طلاب علم دعا می‌کنند و موفقیت آنها را از خدا می‌خواهند.

توضیح و تبین روایت « و إنَّهُ یَدعُو [یَستَغفِرُ] لِطالِبِ العِلمِ...

این کلامی که رسول خدا می‌فرمایند، کلام شوخی و مبالغه نیست! شاید کسی بگوید: «آخر، ماهی در دریای جزائر سراندیب یا اقیانوس منجمد شمالی به طلبه‌ای که در قم درس می‌خواند چه ربطی دارد؟!» اما دوستان و رفقا إن‌شاءالله وقتی که وارد مباحث اعتقادی شدند و به مسائل فلسفی و عرفان نظری پرداختند، در آنجا خواهند دید که در عالم نفوس و در عالم مثال، بُعد مسافت و بعد مکانی راه ندارد! آن ماهی در اقیانوس

---

[1] . معالم الأصول، ص ۲۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲:
«محمّدُ بن الحسن و علیُّ بنُ محمّدٍ عن سهل بن زیادٍ، عَن محمّدِ بن عیسَی، عَن عُبَیدِ اللَهِ بن عبدِ اللَهِ الدِّهقانِ، عَن دُرُستَ الواسِطِیِّ، عَن إبراهِیمَ بنِ عبدِالحَمیدِ، عَن أبی‌الحسنِ موسَی علیه السّلام، قال: دَخَلَ رَسولُ اللَهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم المَسجدَ، فإذا جَماعَةٌ قَد أطافوا برَجُلٍ فَقال: "ما هَذا؟" فَقِیلَ: عَلّامَةٌ! فَقال: "و ما العَلّامَةُ؟" فَقالوا لَهُ: أعلَمُ النّاسِ بأنساب العَرَب و وَقائِعِها و أیّامِ الجاهِلِیَّةِ و الأشعارِ العَرَبِیَّةِ. قال: "فَقال النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: "ذاکَ عِلمٌ لا یضُرُّ مَن جَهِلَه و لا ینفَعُ مَن عَلِمَهُ." ثُمَّ قال النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: "إنَّما العِلمُ ثَلاثَةٌ: آیَةٌ مُحکَمَةٌ أو فَرِیضَةٌ عادِلَةٌ أو سُنَّةٌ قائِمَةٌ و ما خَلاهُنَّ فَهوَ فَضلٌ."»
ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۲۳۸:
ترجمه: «رسول خدا داخل مسجد شدند و دیدند گروهی از مردم گرداگرد مردی را گرفته، به دور او اجتماع کرده‌اند. حضرت فرمودند: "این چیست؟!" گفتند: علامه است! حضرت فرمودند: "علامه چیست؟" گفتند: داناترین مردم است به انساب عرب و تاریخ و وقایع آنها و جریاناتی که در عصر جاهلیت واقع شده است، و به اشعار عرب. حضرت موسی بن جعفر علیهماالسّلام فرمودند: در این حال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: "این علمی است که با ندانستن آن کسی را ضرری نمی‌رسد، و با دانستن آن کسی را منفعتی عائد نخواهد شد." سپس رسول خدا فرمودند: "علم منحصر در سه چیز است: آیهٔ محکم، و یا فریضهٔ عادله، و یا سنّت قائمه؛ و غیر از این سه چیز، هرچه باشد زیادی است."»

[2] . جهت اطلاع بیشتر پیرامون این روایت، رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام ج ۲، ص ۲۳۷ _ ۲۴۳.

[3] . معالم الأصول، ص ۱۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

آتلانتیک، از نقطه‌نظر قُرب با ما، مانند یکی از افراد همین مجلس است و تفاوتی از این نظر ندارد! گرچه از نظر بعد مکانی و جسمانی در دو نقطهٔ بعیدی از هم هستند.

پیامبر خدا و ائمّه هدیٰ به گزاف صحبت نمی‌کردند و حرف بدون ارزش و از روی هویٰ نمی‌زدند! اگر در دنیا یک حرف با ارزش[وجود] داشته باشد، آن حرفی است که از چهارده معصوم است.

اهداف جوانان برای ترسیم آینده!

این چه مسئله‌ای است که به این نحو تقریر می‌شود؟ چرا این‌طور است؟! اگر ما بخواهیم این مطلب را بررسی خیلی ساده و عامیانه کنیم این است که: مسئلهٔ مهم در زندگی افراد به‌دست آوردن مال و گذراندن زندگی است. الآن شما به آن افرادی که در دبیرستان درس می‌خوانند نگاه کنید، تمام هدف آنها چیست؟ در کنکور قبول شوند و به دانشگاه بروند.

می‌گویند چهار مطلب برای یک جوان خیلی مورد توجه است:

اول: وارد شدن در دانشگاه.

دوم: پیدا کردن شغل بعد از اینکه از دانشگاه فارغ شد. چون وقتی که از دانشگاه بیرون می‌آید پول که از آسمان نمی‌آید! بلکه باید برود یک جایی کار کند.

سوم: انجام دادن سربازی.

چهارم: ابتلاء به ازدواج که بزرگترین نعمت است!! اگر خداوند قسمت کسی کرده که إن‌شاءالله خوبش را قسمت کرده است؛ و إن‌شاءالله به کسانی هم که قسمت نکرده است توفیق بدهد.

مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:

سالکی که زن خوب نصیب او شود، بزرگ‌ترین شانس را آورده است!

این مطلب را آقای حداد می‌فرمودند. البته این شانس نصیب کسی نمی‌شود! ـ از ما که گذشت ـ ولی إن‌شاءالله نصیب شما بشود!

یعنی شما تصور کنید که افکار و آرزوها و تمنّیات جوانی که می‌خواهد وارد دانشگاه بشود چیست؟ این است که چند سال در دانشگاه درس بخواند تا اینکه کار به‌دست آورد. حال اگر یک نفر برود و من‌باب‌مثال چهار سال یک دورهٔ عمومی پزشکی را ببیند، بعد هم دو سال دورهٔ تخصصی و سه سال هم دورهٔ فوق تخصصی را ببیند، روی هم رفته حدود دَه سال می‌شود. اما بعد به او بگویند: «آقا اصلاً این طبابت شما هیچ‌گونه عینیّت خارجی در خارج ندارد! فلان دستگاه آمده و از نظر تکنولوژی به آن حدی رسیده که دیگر این عمل و کار شما هیچ نتیجه‌ای ندارد!» دراین‌صورت چه‌کار می‌کند؟! مگر دیوانه است که برود این درس را بخواند؟! شخصی که می‌رود و دَه سال درس می‌خواند، به‌خاطر این است که در إزای این مطلب زندگی او بگذرد! و یا کسی که

می‌رود در دانشکدهٔ مهندسی و معماری و چند سالی دورهٔ [عمومی] و بعد هم دورهٔ تخصصی می‌بیند و این‌طرف و آن‌طرف به بِناها سر می‌زند و خلاصه، از نظر طرح و معماری به مرتبه‌ای می‌رسد که می‌تواند خلاقیت داشته باشد که ساختمان‌ها را در اشکال مختلف طراحی و پیاده کند، حال اگر به این آقا بگویند: «الآن زمانه برای این نوع کارهای شما تمام شده است و تمام این طرح‌ها موجود است [و نیازی به طرح شما نیست]!» البته الآن هم همین‌طور است و خیلی از افرادی که به دانشکدهٔ معماری می‌روند، الگوها را از طرح‌های آماده پیاده می‌کنند. لذا شما خیلی تعجب نکنید! چون از این ژورنال‌ها بسیار دارند، یکی را برمی‌دارند می‌کَشند و می‌گویند: بله، ما کشیدیم! درحالی‌که تمام اینها مانند درب، پنجره، جای سیم برق، آب و به‌طور کلی تمام طرح‌های مختلف منزل با تمام ابعاد آن در این ژورنال‌ها موجود است. او فقط کاغذ را برمی‌دارد و آن طرح را روی ورق می‌آورد و بعد هم فرضاً یک میلیون می‌گیرد و می‌گوید: «بله، چقدر سختی دیدیم و چقدر زحمت کشیدیم و چقدر فلان کردیم!»

لذا اگر بگویند: آقا، دیگر مردم اصلاً به شما رجوع نمی‌کنند و به همین ژورنال‌ها مراجعه می‌کنند! می‌گوید: «مگر بنده عقلم را از دست داده‌ام که این‌قدر پول خرج کنم و پنج شش سال زحمت بکشم، بعد هم هیچ نتیجه‌ای بر آن مترتب نشود!» سایر حِرَف و صنایع هم همین‌طور است؛ همه به‌خاطر این است که زندگی بگذرد!

منافات تحصیل علم الهی با زراندوزی

اما تنها حرفه و اشتغالی که از آن اوّلی که شخص به آن رو می‌آورد فکر زراندوزی و جمع مال و به‌دست آوردن پول نیست، درس و اشتغال به علوم الهی است! آیا نیّت یک طلبه وقتی که می‌خواهد وارد در علوم الهی بشود این است که فردا قاضی بشوم و از قضاوتم پول در بیاورم؟! یا فردا منبری بشوم و مرا دعوت کنند و هر دهه‌ای این‌قدر پول به من بدهند؟! یا فردا نویسنده بشوم و کتاب‌هایم را منتشر کنم و از انتشار کتاب‌ها به مُکنتی برسم؟! یا امامت مسجدی را به من بدهند و با جمع کردن مریدها زندگی خود را آباد کنم؟! آیا مسئله این است؟!

اگر این باشد که مانند بقیّه است و فرقی نکرده است! و یا اینکه وقتی یک طلبه می‌خواهد به علوم الهی بپردازد، فقط همین در نظر او است که ببینم دین من و آیین من و اعتقادات من و مسائلی که یک انسان برای تکامل خودش به آن مسائل احتیاج دارد چیست؟! همین! حال اگر بعد سایر افراد هم از این دستاوردها بهره‌مند شوند، مرتبهٔ دیگری است. در وهلهٔ اول خود انسان باید بداند که: کیست و چیست؟ و در کجاست و مآلش چیست؟ و راه‌یافتگان به سعادت ابدی در این زمینه چه دستور داده‌اند؟

این مسئله دیگر در دانشکدهٔ پزشکی و معماری و مهندسی و نجاری و آهنگری پیدا نمی‌شود! بلکه در

حوزه و رسیدن به دروس و مطالعه و دقت و بعد مطالعهٔ کلمات ائمه علیهم السّلام و پرداختن به دستوراتی که از آنها به ما رسیده است پیدا می‌شود!

علم بهتر است یا ثروت؟

لذا امیرالمؤمنین می‌فرماید:

زراندوزان همه در هلاکت‌اند، گرچه زنده هستند!

یعنی گرچه زنده هستند، ولی هلاکت پیدا کرده‌اند! عمر خود را تلف کرده‌اند تا پول به دست آورند! مگر پول هم خوردنی است؟! حال فرض کنید که تمام این حیاط را تبدیل به سکهٔ اشرفی از جنس طلا کنند و یک تپه درست کنند! آیا شما می‌توانید اینها را بخورید؟! اگر چندتای آن را بخورید می‌میرید! در روده می‌رود و گیر می‌کند و انسان می‌میرد!

می‌گوییم: «اینها را در بانک می‌گذاریم و ذخیره می‌کنیم!» خب این پول‌ها در بانک است، به من چه ارتباطی دارد؟! یا می‌گوییم: «با این پول‌ها باغ درست می‌کنیم؛ در شمال و جنوب زمین می‌خریم و قشلاق و ییلاق درست می‌کنیم!» خب حالا درست کردید، مگر این افرادی که در شمال ییلاق دارند چه‌کار می‌کنند؟! خودشان در شهرستانی نشسته‌اند و دلشان خوش است که در فلان جا ییلاقی دارند!

داستانی عبرت آموز در احوال دنیا

منفلوطی، نویسندهٔ مصری کتابی دارد که البته رمان نیست، بلکه حکایات واقعی را به شکل رمان درآورده است. خیلی وقت پیش من این حکایت را خوانده و دیده بودم؛ حکایت این است:

یک قصر بسیار مجلّل و معظّمی در قاهره بود و خود من هم صاحب این قصر را می‌شناختم. این قصر باغی داشت آن‌هم با چه وضع و اوضاع و بساطی! (بعد خصوصیات این قصر را شرح می‌دهد که:) صاحبش چه کسی بود و چه [کرده] بود و زندگی او چه بود و باغبان داشت و سرایدار داشت!

صاحب این منزل و قصر کم‌کم مریض می‌شود و یک شب رفیق او برای دیدنش می‌آید. این شخص شروع می‌کند به گلایه که: «الآن که من مریض شده‌ام، تو به دیدن من آمده‌ای، ولی زن من در منزل نیست! اینها تا وقتی ما را می‌خواهند که به دردشان بخوریم، ولی وقتی که دیگر به‌دردشان نمی‌خوریم ما را رها می‌کنند!»

شروع می‌کند و همین‌طور یک‌به‌یک این مسائل را برای رفیقش می‌گوید و توضیح می‌دهد. بعد از او سؤال می‌کند که: «به‌نظر تو از این قصر و باغ چه کسی منتفع می‌شود و بهره می‌برد؟!»

رفیقش در جواب می‌گوید: «آیا خیال می‌کنی که تو بهره می‌بری؟! تو که الآن در بستر افتاده‌ای و معلوم نیست تا یک ساعت دیگر زنده هستی یا نیستی! آیا بچه‌های تو بهره می‌برند؟! بچه‌های تو هم که الآن

اینجا نیستند و این‌طرف و آن‌طرف هستند! آیا زن تو بهره می‌برد؟! او هم که الآن این‌طرف و آن‌طرف در مجالس عیش و نوش است و دور از تو و چشمان تو به عیش و نوش می‌پردازد!»

صاحب خانه می‌گوید: «پس کسی که الآن از این قصر و باغ به‌طور واقعی بهره‌مند می‌شود کیست؟»

رفیقش جواب می‌دهد: «آن باغبان و زن او که در حیاط دارند باغبانی می‌کنند! آنها کیف ماندن در این قصر را می‌کنند. تو یک عمر زحمت کشیدی و الآن حسرت به‌دست آوردن اینها را به دل داری! از این دنیا می‌روی درحالی‌که زن تو و بچه‌های تو هرکدام یک طرف هستند و بعد هم آنها می‌آیند و این خانه را تصاحب می‌کنند! آن کسی که الآن این وسط کیف می‌کند، این باغبانی است که با زن خود در اینجا سرایداری و باغبانی می‌کنند و خوش هستند و هیچ باکشان هم نیست! تو الآن بمیری یا نمیری، می‌گویند ما باغبانی خودمان را می‌کنیم و کاری به حرف‌های صاحبخانه نداریم! لذا بدبختی مال تو است!»[1]

نتیجه و ثمره مال اندوزی

لذا حضرت می‌فرماید: «هَلَكَ خُزّانُ الأموال؛ **خُزّان و ذخیره‌کنندگان اموال، الآن در هلاکت هستند! وقتشان را صرف می‌کنند تا پول درآورند؛ پول برای چه؟! بخاطر اینکه برای ورثه بگذارند و ورثه بیایند بخورند! پول برای چه؟! برای از بین بردن سلامتی و از بین بردن امکانات و در مهالک و خطرات وارد شدن است!**

کسی که پول دارد، در خطرات و مهالک هم بیشتر واقع می‌شود! بیشتر جلوی چشم و مورد توجه است! سارقین بیشتر به دنبال او هستند! تهدیدکنندگان بیشتر او را تهدید می‌کنند! آیا تابه‌حال دیده‌اید که یک بچهٔ فقیری را بدزدند و بگویند آقا بیا این‌قدر پول بده؟! همیشه سراغ ثروتمندها می‌روند؛ یک بچهٔ ثروتمند را پیدا می‌کنند، می‌دزدند و بعد تلفن می‌کنند که آقا فلان مبلغ را باید بدهی! آیا تابه‌حال شده است فرد فقیری یا متوسط‌الحال و فردی که به‌نحو عادی زندگی می‌کند را تهدید کنند و بگویند آقا بیا این‌قدر پول بده؟!

لذا اینها عمرشان را تلف می‌کنند و مالی را به‌دست می‌آورند و در هنگام مردن، تمام اموالی را که با خون دل به دست آورده‌اند باید واگذار کنند و فقط با دو متر پارچه از این دنیا بروند! دو متر پارچه! حال ای‌کاش فقط مسئله به همین‌جا ختم می‌شد! تازه آن‌طرف حساب و کتاب و «از کجا آوردی» مطرح است! «مال چه کسی را بلند کردی؟ حق چه کسی را گرفتی؟ جلوی فعالیت چه افرادی را سد کردی تا به اینجا رسیدی؟» چون همین‌طوری که به‌دست نمی‌آید! بلکه جلوی فعالیت افرادی را می‌گیرند تا خودشان به این منافع برسند! مسئله این‌طور است دیگر! حالا یک شخص یک شخص باید به آنجا بروند و الآن چماق‌ها آماده است و ملائکه در انتظار هستند و ثانیه‌شماری می‌کنند که آقا به آنجا تشریف ببرند و می‌گویند: تازه بیایید و با یکایک شما کار

---

[1] . النظرات و العبرات، مصطفی لطفی منفلوطی، ص ۱۰۵ ـ ۱۱۲، عبرة الدهر، با قدری اختلاف.

داریم!

تأثیر علوم آل‌محمد بر علماء و اقعی

اما: «**و العُلَماءُ باقونَ ما بَقیَ الدَّهر**؛ تا روزگار در گردش است علما باقی هستند!» دهر به عالِم ماده گفته نمی‌شود، بلکه به کل عوالم گفته می‌شود؛ یعنی تا خدا خدایی می‌کند! معنای خلاصهٔ روایت این است. چرا؟ چون عالِم، وجودی پیدا کرده است که آن وجود با تبدل و تغیّر اوضاع و احوال متغیّر نمی‌شود! اگر مریض یا سالم است، عالم است؛ اگر مورد توجه مردم یا بی‌توجهی مردم است، عالم است؛ اگر فقیر یا غنی است، عالم است؛ در این دنیا یا در عالَم آخرت و برزخ و قیامت باشد، آن حقیقت علم را با خودش می‌برد و عالِم است؛ لذا در هر حالی عالم است! یعنی وجود او به حقیقت علم برگشته و متحول شده است. البته علمی منظور است که به این نحوی که گفته شد باشد؛ یعنی علوم آل‌محمد! نه علمی که ـهمان‌طور که عرض کردم ـ برای دنیا است! چون آن هم جزء زراندوزی است و تفاوتی نمی‌کند.

عنایت خداوند در تحصیل علم حقیقی

این علم که عبارت است از رسیدن به حقیقت عالم هستی و علم خدا شناسی و توحید، علمی است که با تمام ذرات عالم وجود در ارتباط است. یعنی انسان به نقطه‌ای دست انداخته که تمام ذرات عالم وجود به آن نقطه دست انداخته‌اند! لذا وقتی که یک نفر به‌دنبال این علم می‌رود، تمام موجودات عالم او را دعا می‌کنند و توفیق او را از خدا می‌خواهند.

من‌باب‌مثال شما سر درس هستید و دارید توجه می‌کنید؛ آیا هیچ فکر کرده‌اید که این توجهی که برای شما پیدا شده و مطالب را درک می‌کنید، به‌واسطهٔ دعاهایی است که بعضی‌ها برای شما می‌کنند؟! هیچ فکر کرده‌اید که مشکلاتی که برای شما پیدا می‌شود ـ مسائل علمی و اعتقادی ـ و بعد خودبه‌خود حل می‌شود، از کجاست؟! از آن دعاهایی است که بعضی‌ها کرده‌اند، این مشکل یک‌مرتبه حل شد! آیا هیچ به این مسئله توجه کرده‌اید به اینکه خداوند امور را برای شما سهل کرده و الآن با خیال راحت و بدون دغدغه مشغول به تحصیل هستید، از کجا پیدا شده است؟! اینها عبارت است از به‌دست‌هم دادن یک سلسله علل و اسبابی که آن علل و اسباب این زمینه را برای شما فراهم کرده‌اند، وإلاّ فراهم نمی‌شد!

روی این جهت ما باید قدر خود را بدانیم! اولاً بدانیم در جایی پا گذاشته‌ایم که این سعادت را خدا به هر کسی نمی‌دهد! اتفاق افتاده است که خود شخص بنده بین بیست تا سی ساعت برای فردی صحبت کرده‌ام و آخر هم طلبه نشده است! و وقتی که دیدم این فرد این سعادت را پیدا نمی‌کند، رها کردم! بدانید این سعادتی که خداوند نصیب شما کرده است، نصیب کم افرادی خواهد شد و دلیل آن هم روشن است.

از شخص بنده گرفته تا تمام افرادی که اینجا هستند! واقعاً اگر مرحوم پدر من دست مرا نمی‌گرفت و مرا در این رشته وارد نمی‌کرد و سعادت الهی و توفیق الهی نصیب من نمی‌شد، قطعاً من اینجا نبودم! بلکه الآن از افراد کذا در کشورهای اروپا و این‌طرف و آن‌طرف بودم! قطعاً این‌طور بود!

من این وضعیت فعلی خودم را واقعاً توفیق خدا و سعادت خدا می‌دانم و از ادای شکر او نمی‌توانم بربیایم! و البته دست‌گیری مرحوم پدرمان هم بود که واقعاً ایشان بر ما حق حیات دارد و شکی در این مسئله نیست! چطور اینکه ایشان بر خیلی از افراد دیگر و بر شما هم حق حیات دارد؛ خیال نکنید که ایشان فقط بر بنده، چون پسر ایشان هستم حق حیات دارند! بلکه شما هم اگر با مرام و مکتب ایشان آشنا نمی‌شدید، وضعیت‌تان این‌گونه نبود! گرچه ممکن بود در این راه پا بگذارید، ولی ـ همان‌طوری‌که عرض کردم ـ به نیّت قاضی و امام مسجد شدن، به نیّت شهرت پیدا کردن، به نیت نماینده و مدیر کذا و [رئیس] سازمان‌ها و این مسائل شدن، به نیّت تبلیغ بود! که تمام اینها از دایرهٔ متابعت از دستورات و فرامین والیان امر خارج و بیرون است.

شاگرد امام صادق علیه السّلام فقط باید به امام صادق بیندیشد و بس، به هیچ‌کس دیگر نباید فکر کند!

علت نیاز به علوم دینی نسبت به علوم دیگر

این توفیقی که الآن خدا نصیب شما کرده و شما را وارد چنین مرحله‌ای کرده است، چرا نصیب دیگری نمی‌شود؟! مگر افراد دیگری در فامیل نیستند؟! مادر می‌گوید: «نه! چرا فرزندم روحانی شود؟! برود دکتر و مهندس بشود! ما این‌همه روحانی و این‌همه منبری داریم! مگر چند تا رسالهٔ عملیه نیاز داریم؟! اگر یک نفر باشد بس است! باید بیاید دکتر بشود و به مردم خدمت کند!» درصورتی‌که مطب دکترها تعطیل است و کسی سراغ آنها نمی‌رود! حال می‌گوید بیاید دکتر بشود! می‌گوید: «بیاید به مردم خدمت کند! مگر خدمت کردن فقط به عمامه گذاشتن و رساله و احکام گفتن است؟!» درحالی‌که این بندهٔ خدا نمی‌داند که بحث خدمت به مردم یک مطلب دیگری است و این علم در وهلهٔ اول برای خود انسان است!

یعنی این را به شما بگویم: اگر ما را در دِهی تبعید کنند و بگویند: «آقا، شما تا پنجاه سال دیگر هم اینجا هستید و نمی‌گذاریم از اینجا بیرون بروید و با کسی ارتباط داشته باشید!» حال اگر این کتاب‌ها و این دروس در آنجا باشد، ما این کتاب‌ها را مطالعه نمی‌کنیم؟! آیا ما روایات امام صادق را نمی‌خوانیم؟! آیا ما *اصول کافی* را باز نمی‌کنیم و روایاتی که از ائمّه آمده است را مطالعه نمی‌کنیم؟! یا نه، تازه می‌گوییم: به به! یک مجال و فرصتی پیدا کردیم و کسی سراغمان نمی‌آید، حال ببینیم امام صادق و امام باقر چه فرموده‌اند!

اما اگر همین مورد برای یک پزشک پیش بیاید و او را در دِهی محبوس کنند و بگویند شما تا آخر عمر اینجا هستید! دیگر کتاب پزشکی می‌خواهد چه‌کار کند؟! باید با آن هیزم روشن کند! دیگر فایده‌ای ندارد، تمام

شد و رفت. حال تا سقف هم کتاب داشته باشد! کتابی که با آن نشود طبابت کرد، به چه درد می‌خورد؟! باید کتاب را بگذارد و در زمستان به‌جای هیزم با آن بخاری را گرم کند، تمام شد! ولی ما نه، تازه می‌گوییم جای خلوتی پیدا کرده‌ایم تا بتوانیم دو تا روایت از امام باقر بخوانیم و ببینیم حضرت چه فرموده است! فرق بین آن دو قضیه، این است.

لذا حضرت می‌فرماید: «این عالِم همیشگی است و در ابدیت است!» ولی علوم دیگر نه! موقت است. و اگر زمینه پیش بیاید، علمش به‌درد می‌خورد و اگر زمینه پیش نیاید، علمش به درد نمی‌خورد؛ باید دست روی دست بگذارد و همین‌طوری نگاه کند.

حکایت پزشکی که مراجعه کننده‌ای نداشت

می‌گویند: شخصی به مطب پزشکی رفته بود که آن پزشک تازه مطب را باز کرده بود و مشتری نداشت و کسی نمی‌آمد! این دکتر هم یک تلفن به دست گرفته بود و بعضی اوقات تا یک مشتری می‌آمد فوری شروع می‌کرد با تلفن صحبت کردن! حال هیچ کسی هم نیست، اما او شروع می‌کرد با تلفن صحبت کردن. که یعنی سر من شلوغ است! منشی هم آنجا نشسته بود و می‌گفت: صبر کنید! آقای دکتر صحبت می‌کنند، کنفرانس و میزگرد دارند! صبر کنید تا تمام شود. اینها هم می‌نشستند و بعد راه می‌دادند و می‌گفتند بفرمایید!

یک روز شخصی به آنجا رفت و بعد از اینکه منشی او را یک‌ربع در اطاق انتظار نگه داشته بود، به او گفتند بفرمایید! رفت و دید بله، دکتر مشغول صحبت کردن است و خیلی هم سرشان شلوغ است و اصلاً فرصت نگاه کردن هم ندارند! یعنی بحث خیلی گرم است! بعد از پنج دقیقه گوشی را گذاشتند و گفتند: بفرمایید، مرض شما چیست؟! گفت: قربان من مریض نیستم، من مأمور تلفن‌خانه هستم و آمده‌ام تلفن را وصل کنم!

این قضیه را که می‌گویم راست است و دروغ نیست! این قضیه در همان زمان شاه در طهران اتفاق افتاده بود و شخصی از آشنایان ما این قضیه را نقل می‌کرد. اوضاع اینها همین است!

کلام مرحوم علامه طهرانی درباره علما

نکتهٔ مهم اینجا است که انسان آن علم و مطالب دین را چگونه فرا بگیرد و چگونه یاد بگیرد؟ این مهم است.

گفتیم که: باید نیّت برای خدا باشد و تمام این افکار که بعدها کسی به‌دنبال انسان هست یا نیست، همه افکار شیطانی است! اینکه خدمتتان می‌گویم به‌خاطر این است که شما در ابتدای کار هستید، هنوز در گود این مسائل نیفتاده‌اید و إن‌شاءالله هم نخواهید افتاد! ولی ما قضایا و مطالب زیادی دیدیم، از مسائلی که واقعاً موجب می‌شود انسان به خود بیاید و به خود بیندیشد.

یک جمله‌ای از مرحوم آقا برای شما نقل می‌کنم و این جمله در نظرتان باشد. ایشان می‌فرمودند:

ما قبل از اینکه به قم برویم، نظرمان نسبت‌به اهل‌علم این‌طور بود که همهٔ آنها قدّیس و ارزشمند و صاحب مقام و اعتبار هستند، به‌گونه‌ای که اصلاً کسی نباید در حوزهٔ حریم آنها وارد شود و همهٔ آنها از مسائل دنیا مبرّا و دور هستند. اما وقتی که به قم و به‌خصوص به نجف رفتیم ـ که دیگر قضیه عالی‌تر شد ـ متوجه شدیم که بعضی از این افراد در آن حدی هستند که انسان از عظمت و مرتبت و جلال، نمی‌تواند به آنها اشاره کند ـ امثال مرحوم علامه طباطبائی که در آن نقطه قرار دارند ـ و از سوی دیگر بعضی‌ها آن‌قدر پست و فرومایه هستند که انسان نمی‌تواند از این‌طرف به آنها اشاره کند و بگوید اینها اصلاً آدم هستند!

یعنی افراد کاملاً در دو نقطهٔ مقابل وجود دارند و بین هر کدام از آنها مراتبی هست! درحالی‌که هر دو از یک‌جا آمده‌اند، هر دو یک درس خوانده‌اند، هر دو یک استاد دیده‌اند؛ حتی افرادی که اهل علم و اهل فضل بودند!

علامه وحیدی نمونه‌ای از عالمان بلا عمل

مگر این مراجعی که در زمان شاه با ساواک و با شاه ارتباط داشتند، افراد عامی بودند؟! اینها مجتهد بودند، مرجع بودند، صاحب فتوا بودند!

علامه وحیدی که به ایران آمد، هجده اجازهٔ اجتهاد از مراجع بزرگ نجف مانند مرحوم آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی و مرحوم نائینی و مرحوم آقا ضیاء عراقی و مرحوم شیخ‌الشریعه اصفهانی داشت! ایشان وقتی که به کرمانشاه آمد و رضا شاه حجاب را برداشت، اولین کسی بود که مجلس تشکیل داد و زن خودش را بی‌حجاب در آن مجلس کرمانشاه برد! و بسیاری از همین علمای کرمانشاه عمامه را برداشتند و زنان خود را بی‌حجاب در آن مجلس آوردند![1] التفات می‌کنید؟ این‌طور بود!

تأیید کننده ظلم با ظالم محشور می‌شود

در بسیاری از جاهای دیگر هم وضع همین‌طور بود. بعضی از افرادی که حتی بعد از انقلاب هم بودند و از دنیا رفتند، افرادی بودند که در زمان شاه، با شاه و دستگاه اطلاعات و امنیت رابطه و حشر و نشر داشتند و آنها را تأیید می‌کردند! یعنی ظلم و فسق را تأیید می‌کردند! بله، این‌طور بودند.

البته ظلم، ظلم است در هر کجا و در هر زمینه‌ای که می‌خواهد باشد؛ چه الآن و چه سابق هیچ تفاوتی نمی‌کند! ظلم، ظلم است و بین زمان شاه و زمان فعلی ما تفاوتی نمی‌کند. هر کسی در زمان گذشته ظلم را تأیید کرده است، خداوند او را در زمرهٔ ظالمین و معاندین درمی‌آورد؛ و هر کسی در همان موقع مخالفت با ظلم کرده

---

[1] . رجوع شود به امام شناسی، ج ۶، ص ۱۹۶، تعلیقه؛ رساله نوین، ص ۱۱۹، تعلیقه.

است ـ چه با بیان، چه با قدم و چه با قلم ـ خداوند او را در زمرهٔ مؤیّدین دین درمی‌آورد. و الآن هم همین‌طور است: کسی که ظلم را تأیید کند با ظالم محشور می‌شود و کسی که با ظلم مخالفت کند و بخواهد دین رسول خدا را ـ آن‌چنان‌که هست، نه آن‌چنان‌که سلیقه‌ها برای انسان تقریر می‌کنند! ـ بیان کند، جزو مؤیّدین و از زمرهٔ افرادِ مشمول این روایات خواهد بود.

تأسی طلبه در بیان حق، به چهارده معصوم

این عبارت بود از علم و نیت. حال که ما در اینجا آمده‌ایم باید متوجه این قضیه باشیم که باید چه کنیم، حرف چه کسی را باید گوش بدهیم، مطلب چه کسی را باید بپذیریم و راه و روش خود را چه راه و روشی قرار بدهیم!

ما در اینجا غیر از امام صادق کسی را نمی‌شناسیم! طلبه غیر از امام صادق نباید کسی را بشناسد؛ یعنی فقط چهارده معصوم! طلبه غیر از امام زمان نباید کسی را بشناسد؛ هر کسی می‌خواهد باشد! ما صاحب اختیار خود را امام زمان می‌دانیم و بس، تمام شد! از آن بای «بسم اللّه» که شروع می‌کنیم، باید به‌دنبال این باشیم که حضرت از ما چه می‌خواهد؛ حضرت از ما چه حرفی و چه اقدامی را می‌خواهد، حضرت از ما چه نوع درس خواندنی و چه نوع معاشرتی را می‌خواهد! ما باید همیشه این را در نظر داشته باشیم، هر کسی می‌خواهد خوشش بیاید و هر کسی می‌خواهد بدش بیاید! طلبه فقط باید متوجه این باشد که آن کسانی که در روز قیامت او را مورد خطاب قرار می‌دهند، چهارده معصوم هستند و کس دیگری نمی‌تواند!

یک وقت من در برخی از مجالس، مسائلی را مطرح می‌کردم. بعضی‌ها آمدند گفتند: آقا، این مطالبی را که شما مطرح می‌کنید شاید به مذاق خیلی‌ها خوش نیاید!

ـ گفتم: خب خوش نیاید!

ـ گفتند: آقا ممکن است برای شما مسئله‌ای پیش بیاید!

ـ گفتم: خب مسئله‌ای پیش بیاید!

یعنی شما می‌خواهید بگویید که من آن مطالب حقی را که به‌نظرم حق می‌آید نگویم؟! حال اگر به‌نظر فرد دیگری طور دیگری می‌آید، خُب بیاید و بیان کند! مگر ما جلوی حرف زدن دیگران را گرفته‌ایم؟! الحمدللّه صبح تا شب همه‌گونه صحبت‌ها هست و هیچ ایراد و مانعی هم نیست، خُب ما هم هر دو هفته‌ای، یك ساعت صحبتی کنیم [و مجلس شرح حدیث عنوان بصری داشته باشیم]!

طلبه فقط و فقط باید امام مجتبی و امام سجاد و امام صادق و امام زمان را مد نظر داشته باشد. ائمّه علیهم السّلام روایاتی گفتند، آنها را حاضر ببیند و بر احوال خود شاهد ببیند و فقط منظور او رسیدن به تکامل

علمی و دینی و روحی باشد.

طالبان علوم الهی در منظر مرحوم انصاری همدانی

مرحوم آقای انصاری بارها می‌فرمودند:

برای کسانی که راه خدا را طی می‌کنند و طلبهٔ علوم دینی هستند، طی کردن این راه بسیار آسان‌تر است، نسبت‌به آن افرادی که اهل اطلاع از این مسائل و معارف نیستند؛ چون این افراد، این راه را با چراغ می‌روند!

نقل مکاشفات و خواب‌های دروغ

و ما بعد از زمان مرحوم آقا به‌وضوح این مطلب را دریافتیم که چطور این عوام آمدند و با مطالب پوچ و واهی به بی‌راهه زدند! بی‌راهه! اما اگر خدا دل انسان را روشن کند تا بتواند حقیقت راهی که از این مکتب دریافته است را به‌صورت مبانی بیابد، دیگر کسی نمی‌تواند او را گول بزند و فریب بدهد!

[به من گفتند]: «آقا من خواب دیدم که به شما گفته‌اند این کار را بکنید!»

ـ گفتم: مگر آن شخص زبان نداشت که خودش به خواب من بیاید و بگوید؟!

ـ «آقا ما مکاشفه کردیم که به من این را گفتند!»

ـ گفتم: خُب من مکاشفه نکرده‌ام که این را به من بگویند! مکاشفه کردی که کردی، به من چه مربوط است؟!

ـ «آقا برای ما این‌طور روشن شد که این‌طور است!»

ـ گفتم: خب برای ما این‌طور روشن شد که طور دیگری است! حال کاری نداریم به اینکه مسایل شما باطل یا درست بوده است، ولی به من چه مربوط است؟!

یک وقت بنده در جایی بودم و شخصی به عنوان استدلال گفته بود که: «فلان خانم چنین خوابی دیده که بین بهشت و جهنم متوقف شده است و او بهشت را اختیار کرده است!» گفتم: مگر به خواب ببیند که به بهشت برود! حالا معلوم شد و خود آنها می‌گویند: «شما درست می‌گفتید!» چرا؟ چون قضیه روشن است و برای طلبه‌ای که مسائل را می‌داند، دیگر خواب چیست؟! دیگر مکاشفه چیست؟! «فلانی این را گفت» دیگر چیست؟! [گفتند]: «فلان عالِم نسبت به فلانی این نظر را داده است!» بیخود کرده این نظر را داده است!

کیفیت تألیف کتاب «طهارت انسان»

در این رساله‌ای که ما راجع به *طهارت انسان* نوشته‌ایم ـ إن‌شاءالله حالا یا بعداً رفقا این رساله را مطالعه می‌کنند و اگر نقد و نظراتی هم نسبت به آن دارند مطرح می‌کنند ـ در آنجا خواهند دید که وقتی ما وارد مسئله شدیم با کسی شوخی نکردیم و صریح [مطلب را در کتاب آوردیم!] به قول شخصی از رفقا که می‌گفت: «شما

بولدوزر گذاشته‌اید و اصلاً قضیه را از بیخ درآورده‌اید!» گفتم: امام صادق شوخی ندارد! ما با امام صادق طرف هستیم نه با صاحب جواهر یا جناب وحید بهبهانی! اینها [در برابر امام صادق] چه کسانی هستند؟! این افراد برای خودشان محترم هستند، اما ما با اینها طرف نیستیم! طرف ما امام صادق است، طرف ما امام رضا است؛ ما باید به امام رضا جواب بدهیم! ما از مطالب امام رضا این مطلب را نفهمیدیم، حال وحید بهبهانی گفته است، خُب برای خودش گفته است و إن‌شاءالله خدا به‌اندازهٔ فهم و خلوصش به او اجر بدهد! بنده که مقلّد وحید بهبهانی نیستم، بنده که مقلّد صاحب جواهر نیستم؛ بنده ادعای پیروی و نوکری امام زمان را دارم! ادعا! آیا روی همین ادعا هم نایستم؟! به همین مقدار ادعا، نه واقعیت! لذا ما باید به امام و امام زمان پاسخ‌گو باشیم، همین!

چگونه راههای نفوذ شیطان را ببندیم

این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنم، مطالب اساسی در طلبگی است! متوجه باشید! اگر ما از الآن روی این مطالب جلو نیاییم، بعدها ـ خدای نکرده ـ دست شیطان برای نفوذ و دست‌اندازی بر مواضع فکری باز می‌شود! ولی اگر طلبه از همان اول و پایه، به حساب خود با خدا و مردم و افراد رسید، تا آخر هم مستقیم به همان نقطه جلو می‌رود.

توفیقی که خدا به بنده داده بود این بود که من از اوّلی که پا به قم گذاشتم، براساس همان فکر خودم حرکت می‌کردم.

ما در طول درس و تحصیل در قم دچار نوسانات بسیار مهمی در حوزه بودیم. مطالبی و قضایایی پیش می‌آمد؛ این[آقا] علیه آن[آقا] اعلامیه می‌داد و آن علیه این اعلامیه می‌داد، آن شخص منبر می‌رفت و دیگری فلان می‌کرد، و طلبه‌ها هم این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتند! خلاصه، اوضاع بسیار [نابه‌سامانی] بود.

من آن موقع فقط و فقط کتاب *مطول* خود را دست می‌گرفتم! به من می‌گفتند: آقا، در فلان جا [قضیّهٔ مهمی اتفاق افتاده است]!

ـ می‌گفتم: من می‌خواهم کتابم را بخوانم، همین! هیچ کاری هم ندارم!

ـ : آقا امروز فلان جا در فلان جلسه راجع به فلان کاری که فلان شخص کرده جمع می‌شوند، شما هم بیایید و ببینید که قضیه چیست!

ـ می‌گفتم: من باید *مطول* بخوانم!

ـ : آقا در فلان جا می‌خواهند راجع به فردی که به مسجد اعظم رفته و راجع به فلان مرجع صحبت کرده تصمیم بگیرند که آیا شهریهٔ او را قطع کنند یا قطع نکنند! حتما شما باید بیایید، شما را هم دعوت کرده‌اند!

ـ می‌گفتم: من باید *مطول* بخوانم!

به هیچ مسئله‌ای کاری نداشتیم و از این زمینه هم خیلی قضایا پیش آمد، ولی الآن می‌بینم که کار من در

آن‌موقع درست بوده است!

همین بود که همین‌طور جلو آمدم و به مسائلی رسیدم و بعد قضایا و مطالبی پیش آمد و دیدم افراد از انسان چه توقعاتی دارند! اما دیدیم نه، این توقعات با آن مبنای فکری ما جور درنمی‌آید؛ لذا زیر بار نمی‌رفتیم! حال که زیر بار نمی‌رفتیم، ما را متهم می‌کردند که این ضد فلان است! نه آقا، ما ضد کسی نیستیم، بلکه ما راه خودمان را می‌رویم.

طلبه در تحقیق نباید تحت تأثیر علما باشد

در زمانی که من مباحث نفس *شفا* را می‌خواندم، در مجلسی صحبتی شد و ما یک چیزی گفتیم و همه خندیدند. یک نفر از آنها گفت: «آقا این مطلبی که شما می‌گویید با مبانی حضرت آیةالله منتظری مخالف است!» گفتم: «حضرت آیةالله منتظری هم با مبانی بنده مخالف هستند!» آقا این جمعیت را خنده گرفت! خُب مخالف است که مخالف است، آقای منتظری که امام من نیست؛ مردی است برای خود و به‌جای خود محفوظ! اگر عمل خیر انجام دهد، خدا أجر می‌دهد و اگر عمل خلاف انجام دهد، خدا مُعاقَب می‌کند. بنده هم همین‌طور هستم.

امام علیه السّلام این مرام و این مکتب را از ما می‌خواهد. بارها مرحوم آقای بروجردی می‌فرمودند:

شخصیت آقایان مانع از تحصیل طلاب نشود!

یعنی وقتی که یک طلبه کتاب *خلاف* و *مبسوط* شیخ طوسی نگاه می‌کند، مبادا عظمت علمی و فقهی شیخ طوسی مانع شود که او در مسائل، صریح و با دست باز و با آرامش خاطر وارد مسئله بشود! و نباید بگوید: «ای وای! شیخ طوسی این را گفته است» و دست او بلرزد و فکر تازه و بِکر یک طلبه نتواند جولان واقعی خودش را در ارتباط با مطالب آقایان داشته باشد! شیخ طوسی است، باشد! شیخ طوسی هم شاگردی از این مکتب است و خداوند ایشان را رحمت کند و درجاتش را بالاتر ببرد؛ مردی بود زحمتکش و خدا به‌مقدار خلوصش به او اجر می‌دهد. ما مخلص او هم هستیم و دست ایشان را هم می‌بوسیم، ولی مقلِّد او نیستیم! مقلِّد چه کسی هستیم؟ امام باقر و امام صادق! از اینها باید تقلید کرد، همین! این مسئله‌ای است که بسیار مهم است.

یک طلبه چطور باید درس بخواند؟

مطلب دیگری که رفقا باید در این زمینه خیلی به آن دقت کنند و هرچه هم ما تأکید کنیم کم کرده‌ایم، این است که این فرصت ـ یعنی این وضعیت و موقعیت ـ برای شما تکرار نخواهد شد! لذا از آنجایی‌که خداوند عمر محدودی به ما داده است و این عمر دیگر تکرار نخواهد شد، شخص زرنگ و زیرک آن کسی است که از این موقعیت خودش استفاده کند.

فرصت برای «نشستن‌ها و جلسه گرفتن‌ها و صحبت کردن‌ها و برخواستن‌ها» همیشه پیدا می‌شود و

انسان همیشه می‌تواند به مسافرت برود و «وقت گذرانی‌ها» همیشه برای انسان فراهم است! گرچه انسان همیشه ـ به‌خصوص در این زمان ـ باید مواظب باشد. اما آنچه که دیگر تکرار نخواهد شد، فرصتی است که الآن خداوند برای شما پیش آورده است! این فرصت دیگر تکرار نخواهد شد.

ده پانزده سال بعد شما متوجه می شوید، یعنی به حدی و وضعیتی می‌رسید که برای شما تحسّر دو ساعت فراغت و دو ساعت مجال و فکر آزاد و راحت نشستن و فکر کردن پیدا می‌شود و نمی‌یابید!

الآن وضعیت به گونه‌ای است که می‌توانید بار خودتان را ببندید و خوب مطالعه و دقت کنید و خوب به مطالب برسید. درسی را که می‌خوانید، قبلاً آن را پیش‌مطالعه کنید. فردا وقتی درس را خواندید، بلا فاصله بعد از درس آن را یک نگاه کنید و نگذارید به منزل بیایید و بعد کتاب را باز کنید! بلکه همان بعد از درس ـ ولو اینکه پنج دقیقه یا ده دقیقه فاصله است ـ بیایید در حیاط بنشینید و همان درسی را که خوانده‌اید دوباره مرور کنید! این مرور از دو ساعت مطالعه برای شما مفیدتر است! همین ده دقیقه! و بعد خلاصه‌ای از آن بنویسید؛ مثلاً از هر صفحه‌ای دو خط خلاصه بنویسید و هر هفته این خلاصه را مرور کنید! خیلی هم وقت نمی‌گیرد. یعنی اگر هر روز دو سطر خلاصه‌نویسی کنید و در ماه دو سه مرتبه مرور کنید، دیگر در ذهنتان می‌ماند و از بین نمی‌رود.

شواهد ادبی و بلاغی و اشعاری که به‌عنوان شاهد در کتب ادبی ذکر می‌کنند را حفظ کنید؛ اینها خیلی به‌درد انسان می‌خورند! خلاصه، در مباحثه دقت کنید و از مطلبی که هنوز متوجه نشده‌اید رد نشوید. در درس‌هایی که می‌خوانید، فرض کنید می‌خواهید در آن درس نظر بدهید، و بعد ببینید آیا نظر شما با نظر کتاب یکی است یا فرق می‌کند؟ و اگر فرق می‌کند، دلیل آن چیست و دلیلش را پیدا کنید. یعنی این‌طور نباشد که تصور کنید آن مطلبی که کتاب گفته لوح محفوظ است و دیگر مطلب تمام است! نه، کتاب را به‌عنوان یک مرآت و آینه و وسیلهٔ برای رشد و اظهار رأی خودتان بدانید، نه تمام مطلب!

آن زمانی که ما *مطوّل* می‌خواندیم، به‌طور کلی مبانی ما با مبانی تفتازانی فرق داشت و اشکالات عدیده‌ای داشتیم و رأی ما اغلب به رأی سکاکی تمایل داشت تا به مطالب خود تفتازانی! و الآن هم همین‌طور است. حال تفتازانی هر کسی می‌خواهد باشد، خب باشد! تفتازانی که مقلَّد ما نیست.

نورانیت علم، حاصل مراقبه داشتن

این نکته را همیشه ما باید در نهایت مسئله در نظر داشته باشیم که آن نورانیتی که به‌واسطهٔ این علوم برای انسان حاصل می‌شود، در سایهٔ مراقبه و پیمودن راه است. آن شخصی که راه را می‌رود و به مسائل می‌رسد، این علم برای او نور می‌آورد؛ حال فرقی نمی‌کند، چه ادبیات یا منطق یا فلسفه و یا فقه و این درس‌ها باشد! اما اگر انسان این علوم را بدون مراقبه و توجه به دستورات سلوکی و مطالبی که بزرگان در این زمینه گفته‌اند

بخواند، این علوم برای او نورانیت نمی‌آورد؛ بلکه فقط یک سری محفوظاتی است که برای انسان حاصل می‌شود! مثل این است که شما یک شعر یا [آیاتی از] قرآن را [بدون ادراک معانی آن] حفظ کنید.

علت کدورت ائمهٔ جماعات مکه و مدینه

بسیاری از ائمّهٔ جمعه و جماعات مساجد مکّه و مدینه، قرآن را حفظ هستند. امام جماعت مسجد مدینه از معاندین با تشیّع است و اصلاً مشخص است که عناد دارد! در مسجدالحرام امام جماعتی بود که بعضی شب‌ها می‌آمد و صحبت می‌کرد؛ وقتی که این شخص شروع می‌کرد، مصیبت ما شروع می‌شد! وقتی شروع می‌کرد به «بسم اللّه» اصلاً عجیب بود! خدا می‌داند در این دل و نفس او چه کدورتی بود و چه قساوتی بود که وقتی حرف می‌زد خیلی آشوب به پا می‌کرد! درحالی‌که فرضاً این آقا قرآن هم حفظ است. اما آثار و نتایج حفظ قرآن کجاست؟ می‌دانید چرا این شخص به اینجا رسیده؟ چون پایهٔ خود را از اول بر مخالفت و عناد با اهل‌بیت گذاشته است! لذا هرچه جلو آمد، خدا هم به او ظلمت داد و گفت: حال که این‌طور است، ما هم می‌دانیم چه‌کار کنیم! هر آیهٔ قرآن و روایتی که حفظ می‌کند، همین‌طور به ظلمتش اضافه می‌شود تا می‌رسد به جایی که اصلاً می‌شود عمر دوم و آنجا می‌ایستد به نماز خواندن! واقعاً عبارات و صدایش خیلی عجیب بود! درحالی‌که اینها هم آدم‌های کمی نیستند؛ بلکه در مکتب خودشان آدم‌های درس خوانده‌ای هستند!

ما در مسجد مدینه می‌نشستیم و پشت سر ما مجلسی بود. منبر و از این صندلی‌ها می‌گذاشتند و افراد می‌آمدند مشغول صحبت می‌شدند و یک عده هم اطراف آنها می‌نشستند. من توجه که می‌کردم، می‌دیدم بعضی از این افراد به روایات خودشان خیلی وارد هستند و همین‌طور از حفظ روایت می‌خوانند. اما وقتی که نگاه می‌کردی، می‌دیدی عجب پلیدند! واقعاً چقدر پلید و چقدر کثیف و چقدر قسی و چقدر مکدّر! وقتی صحبت می‌کرد و به سؤال‌ها جواب می‌داد، اصلاً انگار از دهانش آتش بیرون می‌آمد!! البته این مسئله در بعضی از آنها کمتر بود و بسته به مقدار عنادی که داشتند، کدورت آنها کمتر بود.

در آنجا یک نفر حرفی زد که به مکتب اهل‌بیت نزدیک بود، این شخص با قساوتی به‌شدت رد کرد و گفت: «این حرف‌ها را کنار بگذارید! اینها را کنار بگذارید! رها کنید!»

اثرات مخرب تحصیل علم قبل از تزکیه

لذا اینجاست که بزرگان همیشه توصیه می‌کردند که قبل از درس، به تزکیه بپردازید! تزکیه یعنی: نفس را سرکوب زدن و رام کردن است و او را مهیای برای جَلَوات و جذبات و بارقه‌ها و نفحات الهی کردن. و این [در پرتو] عمل به دستورات است.

إن‌شاءالله خداوند به همه توفیق بدهد و همهٔ ما را در آن مسیر کسب علم و کسب کمالی قرار بدهد که مورد توجه و رضایت امام زمان است! دارید می‌بینید دیگر!

یادتان می‌آید که من سال‌ها قبل راجع به اینکه هر کسی که چند متر پارچه بر سر خود پیچیده، قابلیت زعامت و راهنمایی مردم را ندارد، صحبت کردم؟! حدود شش یا هفت سال پیش وقتی که راجع به بعضی از مطالب صحبت شد، عرض کردم که همان‌طور که مرحوم آقا فرموده بودند: «روزی خواهد آمد که نقاب از چهرهٔ مدعیان برافتد و افراد آنها را بشناسند!» خب، نگاه کنید!

یک امتحان پیش می‌آید و برای رسیدن به قدرت چه بر سر مردم در می‌آورند که کار به زدن و کشتن می‌انجامد! حالا شما از این تعجب می‌کنید که در عراق فلان آقا را کشتند، در عراق چند نفر را کشتند، دو تا افتادند به جان هم و این کار را کردند! ولی ما در زمان مشروطه نبودیم؛ در زمان مشروطه ده تا ده تا می‌کشتند و به دار می‌زدند! اینکه چیزی نیست! فلان عالمِ فلان شهر فتوای قتل فلان عالم را صادر می‌کرد و او را به دار می‌زدند! نصف شب از پشت بام در منزل او می‌ریختند و جلوی چشم زن و بچه‌اش با تفنگ او را می‌زدند!

الآن ما تعجب می‌کنیم و می‌گوییم: «عجب! طرفدارن فلان با طرفداران فلان به هم زدند و چند نفر هم کشته دادند!» نه آقا، این قضیه همیشه بوده است، منتها گاهی در خفا و گاهی در علن است! تا اینکه چه وقت مقام غیرتِ ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام بیاید و همهٔ مخالفین را قلع و قمع کند و سرزمین خود را محل و جایگاه برای طالبان علم واقعی قرار بدهد! مسئله این است! خدا می‌داند که چه زمانی این امر محقّق خواهد شد، ولی همین‌قدر می‌دانیم که بزرگان وعده داده‌اند و وعدهٔ آنها هم إن‌شاءالله عملی خواهد شد.

اللَهمّ صل علی محمّد و آل محمّد.